

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تبیین اشکال «تخصیص اکثر»

عرض کردیم که اگر «عقود» در آیه شریفه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» را معنای عامی کنیم؛ «**کل عقد و کل عهد**»، اشکالی که وارد شده این است که «مستلزم تخصیص اکثر» است، برای اینکه عقود جایز، بیش از عقود لازم است. و اگر مراد از «عقود»، «عهود» باشد، که عقود، شامل واجبات و محرمات و مستحبات هم می‌شود، مستحبات باید از آیه خارج شود و این هم مستلزم تخصیص اکثر است، چرا که تعداد مستحبات بسیار زیاد است.

و بالجمله مواردی که از آیه خارج می‌شود عبارتند از «عقود جایز»، «مستحبات»، «بیع غرری و ربوی» که وفای به بیع غرری و ربوی هم لازم نیست و «خیار مجلس» که تمام بیعهایی که انجام می‌شود دارای خیار مجلس است. آنگاه اشکال این است که دائره این موارد خارج شده، بسیار زیاد است و تخصیص اکثر لازم می‌آید.

جواب از اشکال

در پاسخ از این اشکال، جوابهایی را عرض کردیم؛ اولاً: تخصیص اکثر، مطلقاً مستهجن نیست، بلکه اگر به حدی برسد که آن مقدار باقیمانده کالعدم شود اینجا مستهجن است و الا اگر مقدار باقیمانده قابل اعتنا باشد مستهجن نیست. ثانیاً: اینجا اصلاً تخصیص اکثر لازم نمی‌آید، زیرا در اینجا اگر ما «نوع عقود» را در نظر بگیریم این اشکال وارد است، اما اگر «افراد» را در نظر بگیریم این چنین نیست، چرا که افراد عقود لازم، به مراتب بیشتر از افراد عقود جایز است.

عرض کردیم اگر عقود را «من حیث الانواع» بگیریم، يك نوع آن بیع است، يك نوعش صلح است، يك نوعش تجارت است و يك نوعش هبه است. مثلاً بگوئیم بیست نوع معامله داریم، در این بیست نوع، شاید پنج نوع آن لازم باشد و بقیه‌اش جایز است. اما اگر «من حیث الافراد» بگیریم، ما بیست نوع معامله داریم، اما آن که در بین مردم واقع می‌شود و دارای مصادیق زیادی است، بیع و اجاره است، و عقودي مثل صلح و مضاربه ممکن است در مقایسه با بیع خیلی کم واقع شود.

اگر من حیث الافراد حساب کردیم، افراد عقود لازم، بیش از افراد عقود جایز است، و اگر این چنین بیان کردیم دیگر تخصیص اکثر لازم نمی‌آید. آنگاه این سؤال را مطرح کردیم که به چه قرینه‌ای ما در این آیه شریفه بگوئیم اینجا مراد از عقود، افراد عقود است؟ گفتیم «وجوب وفا» نمی‌تواند به نوع، تعلق پیدا کند، بلکه وجوب وفا به همین افراد خارجی تعلق پیدا می‌کند. یکی از چهار محوری که بیان کردیم، «خیار مجلس» است، مرحوم امام (رض) می‌فرماید اصلاً خیار مجلس از قبیل تخصیص نیست. خیار

مجلس از قبیل تقييد است نه تخصيص.

آيه كه مي‌فرمايد «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، مقيد مي‌شود به آن عهدي كه در آن از ابتدا خيار مجلس نيست، نه اينكه بگوئيم اين عهدي كه در آن خيار مجلس هست، نيز وفا در آن بوده اما بعداً تخصيص خورده و خارج شده است. اين از قبیل تقييد است نه تخصيص؛ يعني از اول از دائره خارج است، در نتيجه در مسأله خيار مجلس مي‌فرمايند بايد اينطور جواب دهيم. بله، در مورد «بيع غرری» و «بيع ربوی»، از قبیل تخصيص است، اما مي‌فرمايد بيع ربوی و غرری چندان زياد نيست.

بعد مي‌فرمايد طبق اين مبنا كه بگوئيم مراد از عقد، عهد است - حالا يا عهد مطلق و يا عهد موثق (كه عهد شديد باشد) - اگر بگوئيم مراد از «عقود» در آيه شريفة از ابتدا، عهود موثق بوده، و عهد موثق هم يعني همان عقد لازم، يعني عهدي كه ديگر قابل بهم زدن نباشد، ديگر خروج عقود جايز، خروج موضوعي است، يعني اين آيه شريفة از ابتدا شامل عقود جايز نمي‌شود تا ما بگوئيم خروج اين عقود جايز، خروج تخصيصي و حكمي باشد.

ادعای عدم انحصار عهد موثق در عقد لازم

اگر کسی بگوید چه عقد را به «مطلق عهد» معنا كنيم و چه به «عهد موثق» معنا كنيم، عهد يا عهد موثق هم در عقد لازم است و هم در عقد جايز، يعني عهد موثق را منحصر به عقد لازم نمي‌كنيم.

جواب امام(ره) به اين ادعا

امام(ره) مي‌فرمايند اگر کسی اين حرف را بزند ما مي‌گوئيم اين آيه شريفة از ابتدا از عقود جايز انصراف دارد. در بيان علت انصراف، دو نکته دارند؛

نکته اول اين است كه بر حسب بعضی از روايات، سوره مباركه مائده، أخيرة السور است. أخيرة السور بودن چه ارتباطی به مطلب ما دارد؟ در مقام توضيح عرض مي‌كنم؛ كه خداوند متعال در اينجا در مقام اين است كه يك ضابطه‌ای را در باب عقود بيان كند و بعد از اين هم ديگر بنا نيست در رابطه با عقود، به پيامبر(ص) دستوري بدهد. اين آخرين مطلبي است كه خداوند در مورد عقود بيان مي‌كند. اگر ما بگوئيم كه اين مربوط به عقود لازم است و انصراف به عقود لازم دارد، مطلب تمام است.

اما اگر بگوئيم همه عقود، اعم از لازم و غيرلازم را مي‌گيرد، پس لازمه‌اش اين است كه دو مرتبه بگويد فلان عقد لازم نيست وفا كنيد، فلان عقد لازم است، در حالی كه مي‌گوئيم اين أخيرة السور است، بعد از اين بنا نيست راجع به عقود صحبت كند. پس بايد بگوئيم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» انصراف به عقود لازم دارد و شامل عقود جايز نمي‌شود. اگر بخواهد شامل آن شود، بايد موارد ديگري را هم اخراج كند، در حالی كه اين أخيرة السور است.

نکته دوم مي‌فرمايند اصلاً عقود جايز، عرفاً خیلی كم و قليل است، و همین قليل بودن منشأ برای انصراف مي‌شود. پس ايشان مي‌فرمايند ما اگر از اول، عهد موثق را به عقد لازم معنا كرديم، نتيجه روشن است، كه خروج عقود جايز، خروج موضوعي است، اما اگر به مطلق معنا كرديم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، مراد از عقود چه عهد مطلق باشد و چه عقد موثق، هم عقد لازم را مي‌گيرد و هم جايز را، مي‌فرمايد انصراف به عقود لازم دارد و عقود جايز را شامل نمي‌شود، به دو جهت؛ يك جهت اينكه اين آيه در سوره مائده است و سوره مائده أخيرة السور است، جهت دوم اينكه عقود جايز، عرفاً خیلی قليل هستند. پس نتيجه اين مي‌شود كه تخصيص اكثر لازم نمي‌آيد.

شما اگر از اول گفتید این آیه فقط عقود لازم را می‌گیرد، نتیجه اش این شد که خروج عقود جایز، خروج موضوعی است، و اگر خروج موضوعی شد، تخصیص اکثر لازم نمی‌آید. سپس مرحوم امام(ره) در آخر فرموده‌اند «ثُمَّ إِنَّ مَبْنَى إِشْكَالِ تَخْصِصِ الْأَكْثَرِ، هُوَ أَنَّ الْآيَةَ كَانَتْ مَتَكْفِلَةً لِإِثْبَاتِ الْوُجُوبِ التَّكْلِيفِيِّ أَوْ الزُّوْمِ الْوَضْعِيِّ، وَأَمَّا عَلَى فَرْضِ كَوْنِهَا بِصَدَدِ الْإِرْشَادِ إِلَى الصَّحَّةِ، فَلَا إِشْكَالَ رَأْسًا، فَكَانَ الْأَوَّلَى تَأْخِيرَ بَيَانِ هَذَا الْإِشْكَالِ وَالْجَوَابُ إِلَى بَحْثِ إِثْبَاتِ الزُّوْمِ بِالْآيَةِ، وَالْأَمْرُ سَهْلٌ»؛ می‌فرماید اشکال «تخصیص اکثر» در فرضی است که یا بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» در صدد حکم تکلیفی است، که وفای به عقد واجب است، بطوری که وقتی دو نفر معامله کردند، اگر بخواهند معامله را بهم بزنند، حرام است.

و یا بگوییم در صدد وجوب وضعی است، یا سبب را جعل می‌کند برای هر عهده‌ای. آن وقت اشکال تخصیص اکثر لازم می‌آید؛ بگوییم در جایی که عقد جایز است، اگر کسی بخواهد بهم بزند حرمتی مرتکب نشده است، یا خیلی جاها است که جعل لزوم نشده است، تخصیص اکثر با این دو مبنا پیش می‌آید. اما اگر گفتیم آیه از ابتدا در مقام بیان حکم شرعی نیست، بلکه در مقام ارشاد است، آن هم ارشاد به صحت است، یعنی اگر يك عقدی بین دو نفر واقع شد (معنای لغوی عقد را قبلاً بیان کردیم)، آیه ارشاد می‌کند به این که آثار صحت را بر این عقد مترتب کنیم. اگر گفتیم ارشاد به صحت است، دیگر بحث تخصیص اکثر لازم نمی‌آید.

فرمایش محقق نراقی(قده)

محقق نراقی(ره) در کتاب عوائد می‌فرماید فقهاء تارةً به این آیه شریفه بر صحت استدلال می‌کنند و تارةً بر لزوم، و فرموده این استدلال مبتنی بر این است که ما بگوییم مراد از عقود، «عموم العقود» است، لذا این را مطرح می‌کند. بعد می‌فرماید اشکال تخصیص اکثر اینجا لازم می‌آید و خود مرحوم نراقی(ره) در جواب اشکال می‌فرماید مراد از عقود، «افراد العقود» است نه «انواع العقود». اما اساساً محقق نراقی(ره) خیلی در این بحث «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» روی مسأله «صَحَّت» توجه نمی‌کند، یعنی روی اینکه ما بخواهیم برای تصحیح يك عقد به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» استدلال کنیم، عنایتی ندارد. ادعای ایشان این است که تنها دلیل «اصالة اللزوم» برای فقهاء، این آیه شریفه است و ادله دیگری که شیخ(ره) و دیگران برای اصالة اللزوم بیان کرده‌اند را قبول ندارد و تنها دلیل برای اصالة اللزوم در معاملات را همین آیه می‌داند.

آنگاه دو اشکال ذکر می‌کند و هر دو را هم جواب می‌دهد. اما بعد از جواب، مجدداً چهار اشکال مطرح می‌کند که آنها را هم ما بعداً بیان می‌کنیم و در آخر می‌فرمایند اساساً این آیه شریفه ببرد اثبات لزوم در معاملات نمی‌خورد. - محقق نراقی(قده) مرد بسیار ملایی بوده و بسیار قوی بوده است. ظاهراً مرحوم نراقی متولد 1285 قمری بوده و متوفای 1345 قمری، یعنی شصت سال عمر شریف ایشان بوده است. اما مناهج را نوشته، مستند را نوشته، قواعد را نوشته و بعضی در نبوغ مرحوم نراقی(ره) مطالب زیادی ذکر کرده‌اند و بسیار ملا و قوی بوده است، اما این سن شصت سال، این قدر برکات علمی داشته که کتاب‌های زیادی به رشته تحریر درآورده است. -

اما مرحوم امام(رض) به تبع محقق اردبیلی(ره) و يك نفر دیگر، به این آیه بر صحت استدلال کرده‌اند. پس می‌فرمایند مبنای اشکال تخصیص اکثر این است که ما بگوییم آیه دلالت بر يك حکم تکلیفی یا دلالت بر يك حکم وضعی دارد، اما اگر کسی بگوید آیه دلالت بر حکم ارشادی آن هم ارشاد به صحت دارد، دیگر اشکال تخصیص اکثر پیش نمی‌آید.

محقق نراقی(ره) می‌فرماید اگر کسی در عقود صحیح شرعی، در يك شرط یا مانع شك کرد، مثلاً بیع از عقود صحیح شرعی است، اما نمی‌دانم که آیا عربیت در او شرط است یا نه؟ می‌دانم نکاح از عقود صحیح شرعی است، اما نمی‌دانم عربیت در آن معتبر است یا نه؟ اگر فقیهی بخواهد برای نفی این شرط مشکوک، در جایی که يك نکاح فارسی واقع شده است، يك بیع فارسی واقع شده است، به این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تمسک کند، باید آن را بر عقود متداول شرعی حمل کند و بگوید مراد از عقود، همین

عقود شرعی مثل بیع و نکاح است. آیه هم فرموده «أوفوا بالنکاح» اطلاق دارد، چه عربی باشد و چه فارسی، «أوفوا بالبیع» اطلاق دارد، چه عربی و چه فارسی، پس شرط عربیت را بطور کلی از بین ببرد. پس اگر چنین بگوییم باید این عقود، عقود متداول باشد.

آنگاه می‌فرمایند اشکال این بیان این است که اگر عقود، عقود متداول باشد، ما نمی‌دانیم آیا عقد فارسی، در زمان شارع متداول بوده یا نه؟ کسانی که می‌خواهند اینگونه استدلال کنند، باید عقود را به عقود متداول تفسیر کنند. دقت کنید؛ فرق اشکال اول با اشکال دوم در این است که در اشکال اول می‌گفتیم برای صحت یا لزوم عقدی که شك داریم لازم است یا نه؟ می‌گفتیم عقود را حتماً باید بر معنای عام وسیعی حمل کنیم، و اشکال تخصیص اکثر پیش آمد و جواب دادیم. فقهای که برای نفی شرط مشکوک یا جزء مشکوک یا مانعیت يك مانع، می‌خواهند به آیه استدلال کنند، باید این عقود را به عقود متداول شرعی معنا کنند.

آنگاه محقق نراقی(ره) می‌فرماید اشکال این است که شما نمی‌دانید این عقد فارسی، در زمان پیامبر(ص) یا ائمه(ع) واقعاً بوده یا نبوده؟ وقتی که نمی‌داند، نتیجه می‌گیریم نمی‌توان به این آیه استدلال کرد. ما برای نفی شرطیت، چاره‌ای نداریم که بگوییم این عقود، عقود متداول است. اگر بخواهد متداول باشد آن وقت باید بگوییم این مورد مشکوک هم در زمان خود پیامبر(ص) یا در زمان شارع و نزول آیه متداول باشد، در حالی که نمی‌دانیم متداول بوده یا نبوده؟

جوابی که داده‌اند فرموده‌اند؛ این «أل» در «العقود»، الف و لام عهد است، و لکن اشاره دارد به جنس عقود متداول مضبوط در زمان شارع؛ مثل بیع و اجاره. - اینجا که می‌رسد مسأله را می‌برد روی نوع و جنس و می‌گوید- مراد از تداول، تداول من حیث الجنس است. در جواب اشکال اول می‌گفتند عقود، نوع است، برای اینکه قرینه داشتیم و می‌گفتیم وجوب وفا به فرد تعلق پیدا نمی‌کند.

اما در اینجا می‌گویند «أل» عهد است، یا بگوییم جنس است، جنس عقود متداول؛ یعنی بیع در زمان شارع بوده یا نه؟ بله، لازم نیست بدانیم این فرد بیع هم بوده یا نبوده، بلکه جنس بیع، نوع بیع، نوع اجاره، نوع هبه که بوده، همین کافی است. دقت کنید آنجا این فقیه چه گفت؟ گفت مراد «افراد العقود» است، به قرینه اینکه وجوب وفا نمی‌تواند به نوع تعلق پیدا کند. اینجا می‌گوید «جنس العقود» است، چون ملاك؛ بحث تداول من حیث التداول است.

من حیث التداول چه متداول بوده؟ در آن زمان، بیمه نبوده، اما بیع بوده، مضاربه بوده، شرکت بوده، صلح بوده، همین که جنس آن در آن زمان متداول بوده، الان شك می‌کنیم که در خصوص این فرد آیا نسبت به فارسی آن هم وفا لازم است یا نه؟ می‌گوییم اطلاق آیه شریفه شامل آن می‌شود. پس می‌فرمایند این دو اشکال، اشکالات مهمی نیست.

چکیده بحث

پس دقت کنید؛ ما باید ابتدا به این آیه شریفه برای بیان صحت معاطات استدلال کنیم، بعد گفتیم برای جلوگیری از تکرار این را هم بحث کنیم که آیا لزوم را هم می‌توان از آیه شریفه استفاده کرد یا نه؟ اینجا خود مرحوم نراقی(ره) دیگر بحث صحت را مطرح نکرده است. يك بیانی برای دلالت آیه بر لزوم دارد، بیان زیبایی هم هست، بعد چهار اشکال بر آن ذکر می‌کند، که امام(رض) آن چهار اشکال را در این قسمت که برای صحت معاطات به آیه «أوفوا بالعقود» استدلال شده است آورده‌اند و جواب داده‌اند.

ما بعد از اینکه این بیان محقق نراقی(ره) و اشکالات ایشان را - و لو گفتیم خود محقق نراقی(ره) اشکالات را در مقام لزوم آورده است - ذکر می‌کنیم، سپس به بیان امام(رض) برای لزوم معاطات می‌پردازیم، شاید حدود چهار پنج بیان و تقریر وجود دارد.

پس از آن به اشکالاتی که بزرگانی مثل مرحوم نائینی (ره) و محقق اصفهانی (ره) ذکر کرده‌اند خواهیم پرداخت.

و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.